شهرت‌طلبی
ابزار شیطان و خسران ابدی

علی جواهردهی

در نوشـــتار حاضر چیستی غریزه شهرت‌طلبی و جاه‌طلبی انســـان از منظر آیات و روایات و برخی مضرات و عواقب آن تبیین گردیده است.

***

شهوت شهرت و شیدایی جاه و معروفیت

«شهرت طلبی» به معنای اینکه انسان بخواهد آوازه‌اش همه‌جا انتشـــار یابد و اسم و رسمش همه‌جا بر سر زبان‌ها باشد، امروزه یکی از اصلی‌ترین انگیزه‌هایی است که گروهی از مردم را به انجام کارهای بزرگ وامی دارد. در جهان امروز ســـتاره شدن به انگیزه شـــهرت‌طلبی چنان در تار و پود مردمان به‌ویژه جوانان رخنه کرده است که بسیاری از آنان همه اهتمام و عزم خویـــش را مصروف آن می‌کنند. برای این دســـته از انسان‌ها اگر شهرت از آنان ستانده شود، گویا هیـــچ انگیزه و محرک دیگری برای انجام امور خود ندارند. اگر در گذشـــته اشخاصی چند دنبال آن بودند که همانند قـــارون به تظاهر رو آورند و دل مردمان را مجذوب خویش کرده و ســـتاره شهر شوند(قصص، آیات ۷۵ تا ۸۵)، امروزه تب شهرت طلبی، به نوعی همه جوامع را فراگرفته است و بسیاری را می‌توان یافت که از شهرت و ستاره شدن بدشان نمی‌آید. از آنجا که هدف شهرت به هر قیمت و بهایی است، بر این باورند که هدف وســـیله را توجیه می‌کند. بنابراین، در فضایی که شـــهرت از نظر همگان ارزشی است، سخن گفتن از معقول و مقبول بودن ابزارها و وسایل شهرت‌طلبی بی‌معنا خواهد بود.

جهان امروز با تبلیغات رسانه‌ای در یک جنگ شناختی و کاربرد ترفند مارپیچ سکوت، چنان گرفتار است که نمی‌توان از شهرت به بدی یاد کرد و از وسایل وابزارهای به کار گرفته برای آن نقدی کرد؛ زیرا هر گونه ســـخن گفتن از شهوت شهرت و ضد ارزشی دانستن برخی از مصادیق آن یا حتی ناپسند شمردن برخی از ابزارها و وسایل آن، به معنای طرد اجتماعی است.

جاه‌طلبی، از مصادیق شهرت‌طلبی

یکی از عناوین مرتبط با شهرت‌طلبی و اشتهار منفی، «جاه‌طلبی» اســـت. جاه‌طلبی به معنـــای «مقام‌خواهی، منصب‌جویی و منزلت‌طلبی» یک حرکت اجتماعی است که شخص در فعالیت‌های اجتماعی از خود بروز می‌دهد. این رفتار اجتماعی را می‌بایست جزو ضد هنجارها دسته‌بندی کرد؛ زیرا نوعی حاکمیت و مالکیت بر مردم به هر ابزاری را مد نظر قرار می‌دهد. جاه‌طلبی در جهت حاکمیت بر مردم و بهره‌مندی از داشته‌های آنان و ارضای شهوات گوناگون، از اخلاق ناپسند است که شخص برای کسب قدرت، شهرت و ثروت با روحیه جاه‌طلبی در جامعه رفتار می‌کند.

باید گفت حقیقت جاه‌طلبی، تســـخیر و مالک شـــدن دل‌هـــای مردم به هدف تعظیم و پیروی آنها از او به عنوان حاکم و مالک است. پس همان طوری که برخی دنبال ثروت هســـتند تا آسایش و رفاه افراطی خویش را تامین کنند و از لذات گوناگون بهره مند شـــوند، برخی دیگر دنبال جاه و مقام هســـتند تا این‌گونه با بهره‌گیری از مردم و حاکمیت بر جان و مال و عرض ایشان، اهداف و اغراض نفسانی خود را تامین کنند.

بر اساس آموزه‌های قرآن، کسی که برای اهداف نفسانی و شهوانی خویش، مردم را به بردگی فکری و روحی می‌کشاند و بر آن است تا بر آنان حاکمیت و مالکیت یابد، از کسانی اســـت که به «علو»(برتری جویی) به هر شـــکلی دســـت می‌زند و برایش فساد و تباه‌سازی اخلاقی و مانند آنها معنا و مفهومی ندارد. این افراد حتی اگر دلایل الهی و معجزات را ببیننـــد و بدان یقین کنند، هرگز از علو و برتری جویی دســـت بر نمی‌دارند و هرگز حاضرنیستند تا مقام و منزلت اجتماعی و سیاسی خویش را واگذار کنند. این افراد به یک معنا شـــرورترین و بدترین افراد هر اجتماع و امتی هستند. (نمل، آیه ۱۴)

امام صادق(ع) نیز دربارهِ این افراد جاه طلب می‌فرماید: اِنّ شِرارَکُمْ مَنْ اَحَبّ اَنْ یوَطّأَ عَقِبَهُ؛ کسانی که دوست دارند مردم پشت سر آنها بیفتند، شرورترین و بدترین شما هستند. (کافی، ج ۲، ص ۲۹۹، حدیث ۸)

در حقیقـــت این افراد بر آن هســـتند تا دیگران را زیر گام‌هـــای قدرت‌طلبی خویش قرار دهنـــد و آنان را نردبان ترقی قرار دهند و به خواســـته‌های نفســـانی و شـــهوانی خودشان برسند.

رســـول خدا(صلی‌الله علیه و آله) به این افراد هشـــدار می‌دهد که چنین رویه و روحیه می‌تواند موجبات ســـقوط انسان از انسانیت را فراهم آورده و آنان را به دوزخ بکشاند: مَنْ اَحَبّ اَنْ یمَثّلَ لَه الرِّجالُ فَلْیتَبَوّءْ مَقْعَدُهُ مِنَ النّارِ؛ کسی که دوســـت دارد مردم دست به سینه در مقابل او بایستند، جایگاه خود را در آتش دوزخ ببیند.(طبرسی، مکارم اخلاق، ج ۱، ص ۲۶)

اصولا از نظر آموزه‌های اسلام، ثروت طلبی و قدرت طلبی مهم‌ترین عامل سقوط انسان است؛ چنان‌که پیامبر گرامی می‌فرمایـــد: حبّ الجاهِ والمالِ ینبتان النفاقَ فی القلبِ کما ینبت الماءَ البقل؛ محبت و دوســـتی جاه و مال نفاق را در دل می‌رویانـــد؛ همان‌گونه که آب گیاه را.(المحجةالبیضاء، فیض کاشانی، ج ۶، ص ۱۱۲)

انسان‌ها هر چند که در یک سطح از فضیلت ذاتی و اکتسابی نیستند(زخرف، آیه ۳۲)، و تفاوت‌های معناداری میـــان زن و مرد و حتی زنان با زنان و مردان با مردان وجود دارد؛ ولی باید توجه داشت که این تفاوت‌ها برای آن نیســـت تا از یکدیگر برای مقاصد شهوانی و دنیوی بهره گیرند، بلکه شـــرایط اجتماعی مناســـب را ایجاد کنند که مکمل یکدیگر باشـــند؛ زیـــرا اگر مردان را بر زنان تفضل و برتری ذاتی در بدن و کارکردهای برخی از اعضا و جوارح است؛ این تفضیل الهی برای آن است که مردان مسئولیت‌های خویش را در قبال زنان از لحاظ اقتصادی و تامین امنیت و نیز مدیریت خانه و خانواده به درستی انجام دهند، نه آنکه از آن سوءاستفاده کنند. (نساء، آیه ۳۴)

براساس آموزه‌های اسلامی معیار در سنجش افراد همان تقوای الهی است که نشان می‌دهد شخص تا چه‌اندازه با اهداف و حکمت‌هـــا و مصالح الهی همراه اســـت.(حجرات، آیه ۱۳) اگر بخواهیم افـــراد را در اجتماع ارزش‌گذاری کنیم باید این مـــلاک را در نظر گیریم؛ از همین رو امام صادق(ع)در تبیین جزئی‌تر معیار سنجش و ارزش‌گذاری به این نکته توجه می‌دهد که آیا شخص دنبال ریاست‌طلبی است یا خدمت‌گذاری برای مردم؟ إیشـــان می‌فرماید: أتری لاَعرِفُ خیارَکم مِن شرارِکم؟ بلی واللهِ و اِنّ شـــرارَکم مَن احبّ اَن یوطّأ عَقِبَهُ، اِنّه لابدَّ مِن پرداخـــت و رســـالات الهی را ابلاغ کـــرد. از همین رو خدا پیامبر(ص) را «رفعت» بخشـــید و «ذکر» و نامش را بلند داشت تا مردمان او را به صلاح و اصلاح و امانت و مانند آنها بشناسند تا او بتواند در جایگاه پیامبری به رسالت خویش بپردازد و مردمان را به سوی حق و حقیقت رهنمون سازد؛ از همین رو خـــدا می‌فرماید: وَرَفَعْنَا لَکَ ذِکْرَکَ؛ و نامت را برای تو بلند گردانیدیم.(شرح، آیه ۴)

شـــهرت و اشـــتهاری که ناپســـند و ضد ارزشـــی است، همان اشتهاری اســـت که در چارچوب «مختال فخور»(لقمان، آیه ۱۸؛ حدید، آیه ۲۳؛ نساء، آیه ۳۶) شکل می‌گیرد؛ یعنی شهرتی که با خودنمایی، تفاخر، ریاورزی مبتنی بر رذایل اخلاقی چون خودبرتربینی، خودبینی، کذّاب اَو عاجز الرأی؛ گمان می‌کنی من خوبان و بدان شما را نمی‌شناسم؟ چرا به خدا قسم! از جمله بدان شما کسی است که دوست دارد دیگران پشت سرش راه بروند و به‌ناچار، باید به دروغ بپردازد و نقش بازی کند یا ناتوان در رأی است. (کافی، ج ۲، باب «طلب الرئاسة»، ص ۲۹۹، حدیث ۳)

امام صـــادق(ع) می‌فرماید: ریاســـت‌طلبی، هم هلاک شـــخص ریاست‌طلب و هم هلاک تابعان اوست. کسانی که دوست دارند مردم تابع آنها باشند، دنباله‌روهای خود را نیز در آتش ریاست طلبی خود می‌سوزانند و عزت و شخصیت اجتماعی آنها را نابود می‌کنند. از این رو از چنین رهبرانی باید اجتناب کرد: ایاکم و هولاءِ الرؤســـاءِ الّذین یترأسُـــونَ فَوَاللهِ ما خفقتِ النّعالُ خلفَ رجلٍ الّا هلکَ و اهلک؛ بپرهیز از رؤسایی که ریاست را به خود می‌بندند؛ زیرا به خدا سوگند که کفش‌ها، دنبال سر مردی صدا نکنند، جز آنکه هلاک شود و هلاک کند. (کافی، ج ۲، باب «طلب الرئاسة»، حدیث ۳)

امام کاظم(ع) نیز نسبت به ریاست‌طلبی و جاه‌خواهی هشـــدار می‌دهد و می‌فرماید: اِنّه ذُکر رجلا فقالَ: اِنّه یحبّ الرئاســـة، فقال: ما ذئبان ضاریانِ فی غنم قَد تفرّقَ رعاؤُها بأضَرّ فی دینِ المُسلمِ من الرئاسةَ؛ وجود دو گرگ درنده در میان گله گوسفندی که چوپانش حاضر نباشد، زیان‌بخش‌تر از ریاست‌طلبی نسبت به دین نیست. نیز از ماجرای سامری که در قرآن آمده اســـت، استفاده می‌شود که جاه‌طلبی او موجب گمراهی خودش و گروه کثیری از بنی اســـرائیل و نابود شدن بسیاری از آنها شد.(طه، آیات ۸۵ تا ۹۸؛ کافی، ج ۲، باب «طلب الرئاسة»، حدیث ۳)

از نظر آموزه‌های اســـلام چنین ریاست‌طلبی که برای مقاصد دنیوی هدف در زندگی قرار می‌گیرد، بســـیار برای دنیا و آخرت مردمان خطرناک اســـت؛ یعنی هم موجبات تباهی دنیای شـــخص ریاست‌جو می‌شود و هم آخرت او را به یغما می‌بـــرد؛ چنان‌که به مردمان نیز ضربه‌های جبران ناپذیر مادی و معنوی و نیز دنیوی و اخروی وارد می‌سازد.

افراد جاه‌طلب همواره دغدغـــه دارند؛ زیرا گاه در فکر رســـیدن به آن هســـتند؛ و گاهی در تـــلاش برای حفظ و نگهداشـــت آن و گاه دیگر دنبال حذف دیگری و جایگزین کردن خویش.

هر کسی دنبال ریاست‌طلبی باشد ملعون است؛ زیرا خود و دیگران را به تباهی می‌کشاند و آسیب‌های جبران‌ناپذیری بـــر خود و دیگران و اجتماع وارد می‌ســـازد. از این رو امام صادق(ع)همـــه آنها را محکوم می‌کند: «ملعونٌ مَن ترأّسَ، ملعونٌ مَن هَمّ بِها، ملعونٌ مَن حدّث بِها نَفســـه»؛ کسی که ریاست را به خود ببندد، ملعون است. کسی که به آن همت گمارد ملعون اســـت و کسی که به فکر آن باشد نیز ملعون است.(اصول کافی، ج۲، ص ۲۹۸، روایت۴)

باید توجه داشت که منظور از ریاست‌طلبی در روایات این‌گونه بیان شده است: «مَن ترأّسَ ای ادّعی الریاسة بغیر حق؛ کســـی که در پی ریاست‌طلبی برای شهرت و رسیدن به اغراض دنیوی اســـت. (محمدباقر مجلسی، مرآةالعقول، ص ۱۲۳)

شهرت ارزشی و ضد ارزشی

از نظر آموزه‌های قرآن، برای انجام برخی از مسئولیت‌ها و ماموریت‌ها نوعی اشتهار و معروفیت نیاز است؛ زیرا بدون شـــهرت به رســـالت یا نبوت، نمی‌توان به مسئولیت الهی پرداخت و رســـالت الهی را ابلاغ کرد.

گمنامی یا شهرت، بی‌آنکه انسان با اراده و اختیار خود و با تصمیم قبلی چنین موقعیتی را برای خودش ایجاد کرده باشد، متصف به حسن و قبح نیست؛ اما رفتن به دنبال شهرت که از آن به «شهرت طلبی» یا «جاه‌طلبی» تعبیر می‌شود، یا در پی مقام، پست، موقعیت اجتماعی و شهرت بودن به لحاظ اخلاق فردی مذمت و ناپسند شمرده شده است؛ زیرا به تعبیر علمای اخلاق، این امور لغزشگاهی خطرناک است.

از نظر قرآن، شهرت ارزشی به دنبال ارتباط با خدای یگانه حاصل می‌شود و هرکسی بخواهد «وجیه» و معتبر در دنیا شود، می‌بایست به خدا وصل گردد.

وقتی هر یک از اینها در حالت اعتدال در چارچوب عقلانیت قلب الهی و فطری قرار گیرد، نه تنها موجب تولید ثروت برای اجتماع و شکوفایی اقتصادی می‌شود، بلکه نظم اجتماعی و رشـــد تمدنی را موجب می‌شود که نیاز انسان در زندگی دنیوی است. (زخرف آیه ۳۲)

پس شـــهرت مانند قدرت و ثروت به خودی خود چیز بدی نیســـتند؛ زیرا این امور یعنی قدرت و ثروت و شهرت خود متصف به حسن و قبح نمی‌شوند، بلکه همه این امور از مصادیق فرصت‌ها و امکاناتی هســـتند که برخورداری از آن می‌تواند اجتماع را به شکل بهتری بسازد.

حســـن و قبح یا همان ارزشی یا ضد ارزشی بودن آنها زمانی معلوم می‌شود که این امور برای چه مقاصد و اهدافی به کار گرفته شود، این نعمت‌ها و فرصت‌ها و امکانات چگونه مورد اســـتفاده قرار می‌گیرد؛ آیا در راستای کمال و ارتقاء فضیلت‌های اخلاقی انسان و جامعه استفاده می‌شود یا در جهت گسترش رذائل اخلاقی از آنها سود می‌برند؟

بنابراین، نفس گمنامی یا شهرت، بی‌آنکه انسان با اراده و اختیـــار خود و با تصمیـــم قبلی، چنین موقعیتی را برای خودش ایجاد کرده باشـــد، متصف به حسن و قبح نیست؛ اما رفتن به دنبال شـــهرت که از آن به «شهرت طلبی» یا «جاه‌طلبی» تعبیر می‌شود- یا در پی مقام، پست، موقعیت اجتماعی و شـــهرت بودن، به لحاظ اخلاق فردی مذمت و ناپسند شمرده شده است؛ زیرا به تعبیر علمای اخلاق، این امور لغزشگاهی خطرناک است.

انسان اگر بتواند میان خود و خدا را اصلاح کند، خدا نیز به گونه‌ای عمل می‌کند تا محبوب مردمان شود: من اصلح ما بینه و بین الله، اصلح الله ما بینه و بین الناس؛ و من اصلح امر اخرته،اصلح الله له امر دنیاه؛ : هر که رابطه میان خود و خدا را نیکو ســـازد، خداوند نیز رابطه او را با مردم نیکو سازد؛ و هر که کار آخرت خود را به صلاح آورد، خداوند، کار دنیایش را به صلاح آورد. (نهج‌البلاغه، حکمت ۸۹)

ایـــن اصلاح کردن میان خود و خـــدا، با ایمان و عمل صالح امکان‌پذیر است؛ زیرا خدا می‌فرماید: «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا؛ خداوند، محبت انســـان‌های مومن و اهل عمل صالح را در دل مردم، پدید می‌آورد. (مریم، آیه ۹۶)

پس از نظر قرآن، شهرت ارزشی به دنبال ارتباط با خدای یگانه حاصل می‌شـــود و هرکسی بخواهد «وجیه» و معتبر در دنیا شـــود، می‌بایست به خدا وصل گردد. خدا در قرآن درباره حضرت عیسی(ع) می‌فرماید: یاد کن هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم، خداوند تو را به کلمه‌ای از جانب خود که نامش مسیح عیسی‌بن‌مریم است مژده می‌دهد، در حالی کـــه او در دنیات و آخرت آبرومند و از مقربان درگاه خدا است. (آل‌عمران، آیه ۴۵)

در این آیه وقتی بشارت حضرت عیسی(ع) به مادرش حضرت مریم (س) داده می‌شـــود، خدا او را چنین توصیف می‌کند که او «وجیه در دنیا و آخرت» است؛ یعنی شخصیتی مورد توجه او محبوب جهانیان در دنیا و آخرت خواهد بود.

شهوت شهرت، خسران ابدی

شهوت شهرت‌طلبی خسران ابدی را به دنبال دارد؛ البته باید توجه داشـــت که شهوت به معنی میل و رغبت تنها در امور جنسی و غذایی نیست، بلکه انواع و اقسام شهوت را می‌توان در انســـان یافت که «نفس انسانی» طالب آن است. از جمله آنها می‌توان به شهوت قدرت، شهوت ثروت، شهوت شـــهرت و مانند آنها اشاره کرد که بخش اعظمی از ســـرمایه‌های عمر آدمی را به خود اختصاص می‌دهد و انســـان وقتی در نهایت سیر و صیرورت در زندگی‌اش به منزل مرگ می‌رسد، در می‌یابد که گرفتار «خسران» شده و ســـرمایه‌های زندگی خویش را در دنیا برای هیچ و پوچ از دســـت داده و ره توشه‌ای برای ابدیت در سرای آخرت فراهم نیاورده است.

یکی از پدیده‌های گسترده در جوامع امروزی، گسترش شهوت شهرت است که براساس اصالت لذت ساماندهی شده است؛ زیرا در فلسفه مادیگرایانه امروز زندگی بشر،اندیشمندان و بزرگان علم و سیاست دنیوی بر آن هستند تا مردم را به «لذت» تشویق کنند و سبک زندگی آنان را به همین سمت و سو هدایت کنند. از این رو لذت شهوت را دل‌ها زنده می‌کنند تا فلســـفه زندگی و اهداف و حکمت آن از نظر دنیاگرایان و مادیگرایان تامین شود؛ زیرا وقتی لذت‌ها تامین شود، مردم هیچ خواسته دیگری نداشته و اعتراضی ندارند.

سیاست‌های راهبردی دولت‌های غربی، بر این است تا «لذت» برای توده‌های مردم فراهم آید. در این راستا همگان از آزادی در استفاده از ابزارهای لذت آفرین بهره‌مند هستند؛ بی‌آنکه هیچ محدودیتی در اســـتفاده از آنها جز در صورت تزاحم با منافع دیگران وجود داشـــته باشد، یعنی همه نوع لذائذ دنیوی از حلال و حرام حتی شهوات جنسی و شراب و مواد مخدر برای آنان فراهم می‌شود تا فلسفه زندگی براساس نگرش غربی تامین شود.

به سخن دیگر، سبک زندگی غربی براساس فلسفه اصالت لذت شـــکل گرفته است و برای تامین آن همه گونه ابزار و فعالیتی فراهم می‌آید تا همگان به آن برسد. بی‌گمان یکی از مهم‌ترین لذائذ انســـانی، لذائذ روانی و عاطفی است که در مشـــهور شدن تجلی می‌کند و این شهرت گاه حتی از مال و ثروت نیز برای خیلی‌ها لذیذتر و ارزشمندتر است؛ از همین رو بسیاری از مردم، ثروت خویش را فدای «شهرت» می‌کنند و برای رسیدن به هر کاری دست می‌زنند.

شهرت و اشتهاری که ناپسند و ضد ارزشـــی است، همان اشتهاری است که در چارچوب «مختال فخور» شکل می‌گیرد یعنی شهرتی که با خودنمایی، تفاخر، ریاورزی مبتنی بر رذایل اخلاقی چـــون خودبرتربینی، خودبینـــی، خودپســـندی و تکبر باشد.

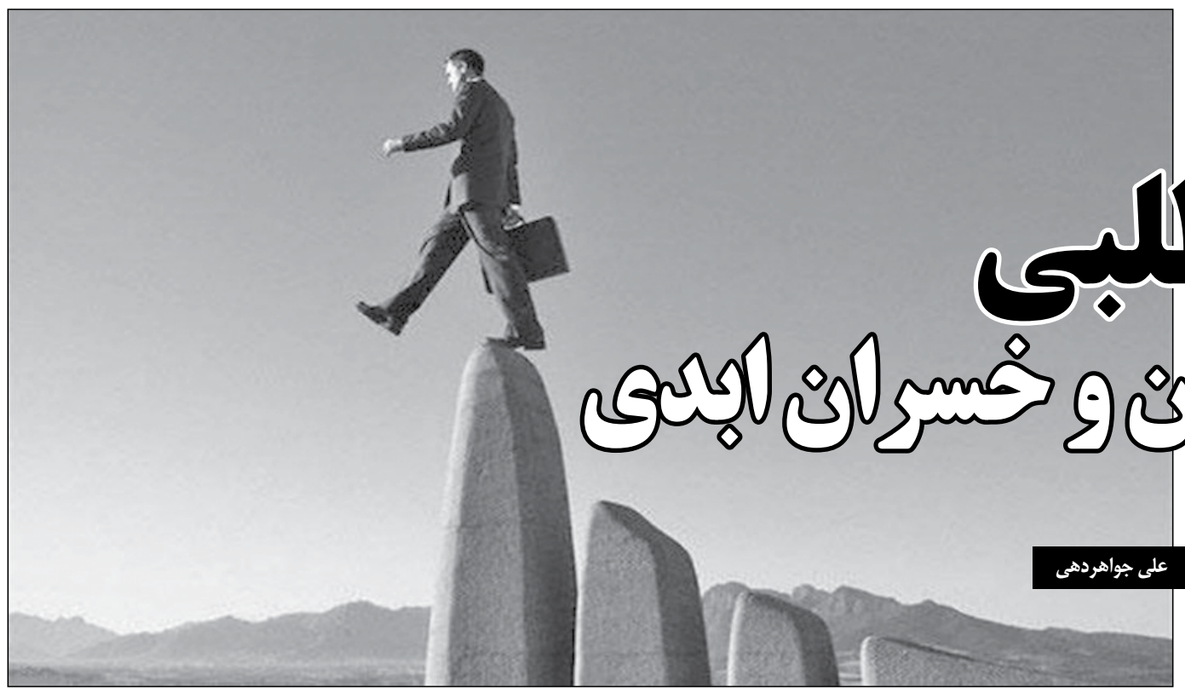

شهرت‌طلبی در روایات

پیامبر(ص) می‌فرماید: بحســـب المرءمن الشر- الا من عصمه الله من الســـوء- ان یشـــیر الناس الیه بالاصباح فی دینه و دنیاه؛ آدمی را همین شر بس که در دین و دنیایش انگشت‌نمای خلق شود؛ مگر کسی که خداوند از بدی نگاهش دارد. (شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۱۸۱)

امـــام علی(ع) می‌فرماید: من احب رفعه الدنیا و الاخره فلیمقـــت فی الدنیا الرفعه؛ هر که رفعت در دنیا و آخرت را دوست دارد، باید رفعت در دنیا را دشمن بدارد (غررالحکم، شماره حدیث ۸۸۶۸)

آن حضرت در جایی دیگر می‌فرماید: ما من عبد یرید ان یرتفع فی‌الدنیا درجه، فارتفع فی الدنیا درجه، الا وضعه الله فی الاخره درجه اکبر منها و اطول؛هیچ بنده‌ای نیست که خواهان بالا رفتن یک پله در دنیا (ی نکوهیده) باشد و آن یـــک پله را بالا رود، مگر اینکه خداوند در آخرت پله‌ای بزرگ‌تر و بلندتر از آن پایینش آورد. (کنزالعمال، شـــماره حدیث ۶۱۴۴)

امام صادق(ع)- در وصف مومن- فرمود: لایرغب فی عز الدنیـــا و لایجزع من ذلها- للنـــاس هم قد اقبلوا علیه، و له هم قد شـــغله؛ خواهان عزت دنیا نیست و از خواری آن نیز بی‌تابی نمی‌کند؛

مردم را غم دنیایشان است و او را اندیشه آخرتش مشغول کرده است.(بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۷۱، حدیث۳)

شهرت‌طلبی به هر شکلی نادرست است؛ امروزه برخی با مدسازی و مدگرایی هر نوع شهرتی را دنبال می‌کنند که از جمله آنها شـــهرت در پوشش‌های عجیب و غریب است. در اسلام از شهرت لباس و شهرت عبادت نهی شده است؛ چنان‌که امام علی(ع) می‌فرماید: ما أری شـــیئا أضَرّ بِقُلوبِ الرِّجالِ من خَفْقِ النِّعالِ وَراءَ ظُهُورِهِم؛ برای دل‌های مردان چیزی زیان‌بارتر از بلند شدن صدای کفش‌ها در پشت سر آنان، نمی‌بینم.(تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۶۵)

امام صادق(ع) نیز می‌فرماید: کَفی بِالمَرءِ خِزیا أن یَلبَسَ ثَوبا یَشهَرُهُ، أو یَرکَبَ دابّةً مَشهورَةً؛ آدمی را رسوایی همین بس که جامه‌ای بپوشـــد که باعث انگشت‌نمایی او گردد یا مرکبی انگشت‌نما سوار شود.(بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۲۵۲، حدیث ۱۰۵)

همچنین امـــام صادق(ع) می‌فرمایـــد: إنّ اللهَ یُبغِضُ الشّهرَتَینِ: شُهرَةَ اللِّباسِ و شُهرَةَ الصّلاةِ؛ خداوند دو شهرت را دشمن می دارد: شهرت لباس و شهرت نماز.(مشکاه الأنوار، ص ۵۵۳، حدیث ۱۸۶۴) که البته مراد، شهرت در نمازهای مستحب است؛ وگرنه در نماز واجب که اصولا بهتر است که به جماعت خوانده شود تا به چشم آید و مردم بدان گرایش یابند؛ زیرا از شعائر الهی است.

امـــام صادق(ع) می‌فرماید: لمّا سُـــئلَ عـــن زیارهِ قَبرِ الحسینِ(ع)ـ فی السّنَهِ مرّةً؛ إنّی أکرَهُ الشّهرَةَ؛ در پاسخ به سؤال از تعداد زیارت قبر حسین(ع) ـ فرمود: سالی یک بار. من انگشت نما شدن را خوش ندارم.(بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۳، حدیث ۸)

امام صادق(ع) می‌فرماید: الاشتهارُ بِالعِبادَه ریبَهٌ؛ شهرت یافتن به عبادت، موجب بد گمانی است.(بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۲۹۷، حدیث ۲۷)

عبّاد بن کثیر به امام صادق(ع) وارد شد در حالی که لباس شهرت ضخیمی پوشیده بود، حضرت فرمود: ای عبّاد! این چه لباسی است؟ عرض کرد: ای اباعبدالله! این را برای من عیب می‌دانی؟ حضرت فرمود: آری. رسول خدا فرمود: هرکه در دنیا لباسی شهرت‌آور بپوشد، خداوند در روز قیامت جامه خواری بر او بپوشاند.(رجال الکشی، ج ۲، ص ۶۹۰، حدیث ۷۳۷)

امام رضا(ع) می‌فرماید: مَن شَهَرَ نفسَهُ بِالعِبادَه فاتّهِمُوهُ علی دِینِه؛ فإنّ اللهَ عَزّوجلّ یُبغِضُ شُـــهرَةَ العِبادَهِ و شُهرَةَ اللّباسِ؛ هرکه خود را به عبادت شـــهره سازد، به دین (دینداری) او بدگمان باشید؛ زیرا خداوند عزّوجلّ از شهرتِ عبادت و شهرتِ لباس نفرت دارد.(بحارالأنوار، ج ۷۰، ص ۲۵۲، حدیث ۵)

البته از نظر آموزه‌های اسلامی بیم از شهرت نباید موجب ترک برخی کارها شـــود؛ چنان‌که اسحاق بن عمّار صیرفی می‌گویـــد: من در کوفه بودم و برادران زیادی به دیدن من می آمدند و من از شهرت بدم می‌آمد و ترسیدم که شهرت دینی پیدا کنم. از این رو به غلام خود دســـتور دادم که هر وقت کسی از آنها آمد و مرا خواست بگوید: او اینجا نیست. اســـحاق می‌گوید: در آن سال به حج رفتم و امام صادق(ع) را دیدار کردم، اما دیدم حضرت نســـبت به من سرسنگین و متغیّر اســـت. عرض کردم: فدایت شوم! چرا نسبت به من تغییر کرده‌اید؟ فرمود: چون رفتار تو با مؤمنان تغییر کرده است. عرض کردم: فدایت شـــوم، من از شهرت ترسیدم و خدا می‌داند که من چقدر شـــما را دوست دارم. فرمود: ای اسحاق! از دیدار برادرانت ملول مشو.(بحارالأنوار، ج ۷۶، ص ۲۰، حدیث ۶)

شهوت کاذب شهرت

از نظـــر قرآن، قوه جاذبـــه در کنار قوای دافعه و عاقله، بســـتری برای دستیابی انسان به کمال است؛ قوه جاذبه در قالب شهوت برای آن است تا هر چه نیاز انسان است را به خود جذب کند؛ چنان‌که قوه دافعه در قالب غضب بر آن است تا هر مانعی بر سر راه بشر را بردارد و امنیت او را تامین کند.

قوای جاذبه و دافعه، گرایش بی‌حد و حصری در تحقق اهداف خود داشـــته و هیچ محدودیتی را برنمی‌تابد؛ از این رو قوه عاقله برای ایجاد تعادل و اعتدال در خواسته‌های دو قوه وارد عمل می‌شـــود و اجازه نمی‌دهد تا در خواسته‌های شهوانی و غضبانی، افراط و تفریطی صورت گیرد. پس اگر قوه عاقله بر اساس کشفیات خود نباشد، انسان ممکن است از دایره عدالت خارج شده و به ظلم و تعدی رو آورد به طوری که به خود و دیگران ضرر و زیان وارد سازد. عقل با نگاهی به «حقایق» به این نکته می‌رســـد که حقایق به دو دسته مشهود و غیب تقســـیم می‌شود؛ از این رو، فرمان می‌دهد که افزون بر حقایق مکشوف ظاهری و حسی، لازم است تا به حقایق غیبی که از طریق وحی معتبر کشـــف می‌شود، مراجعه شود. این‌گونه است که عقل افزون بر حقایق عقلی به حقایق نقلی وحیانی اعتماد می‌کند و حدود و محدودیت‌های عقلی و نقلی را به عنوان پایه و اساس سبک زندگی خویش می‌پذیـــرد و آزادی مطلق را نفی می‌کنـــد.(روم، آیه ۳۰؛ شمس، آیات ۷ تا ۱۰)

از آنجا که بسیاری از جوامع بشری همانند کودکان غیر عاقل عمل می‌کنند، قوه شهوت و قوه غضب در آنان تشدید می‌شود. همین مسئله موجب می‌شود که نه تنها گرایشی به «عقل» و کشفیات آن نداشته باشند، بلکه نسبت به کشفیات «نقل» نیز بی‌توجه و از اساس منکر آن باشند؛ زیرا این عقل سلیم است که نقل وحیانی را به عنوان ابزار شناخت حقایق غیبی می‌پذیرد و فلســـفه و سبک زندگی خاصی را ایجاد می‌کنـــد که تاکید بر مدیریت قوا، برای تامین مقاصد بلند اخروی است. این عقل همان چیزی است که امام صادق(ع) درباره آن می‌فرماید: ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان؛ عقل آن چیزی است که خدای رحمان بندگی می‌شود و با آن بهشت به دست می‌آید.(کافی، ج ۱، ص ۱۱)

عقل ســـلیم و نقل وحیانی تاکید دارد که شهوت‌های مادی و غیرمادی می‌بایســـت مهار و مدیریت شود. یکی از شهوات غیر مادی، شهوت شهرت است که بسیاری از مردم به آن گرایش داشـــته و از آن لذت می‌برند. به نظر می‌رسد که لذت آنان از شـــهوت غیر مادی چون شـــهرت حتی از شهوت‌های مادی بیشتر است.

از نظر آموزه‌های وحیانی شهوت که خواسته‌های نفس را بازتاب می‌دهد و تامین‌کننده آن است، می‌تواند صادق یا کاذب باشـــد؛ زیرا شهوت صادق، شهوتی است که بدون آن بدن مختل می‌شـــود؛ مانند شهوت غذا هنگام گرسنگی؛ و شهوت کاذب، شهوتی است که بدن بدون آن مختل نمی‌شود.

یکی از اقسام شهوت کاذب، لذتی است که انسان از شهرت و امتیازات اجتماعی می‌برد. از همین رو انسانهای مادیگرا و دنیاپرست هرگونه ابزاری را به کار می‌برند تا از شهوت شهرت برخوردار باشند و این‌گونه به دیگران فخرفروشی کنند.

به عنوان نمونه با آنکه قارون دارای ثروت بسیاری بود، ولی آنچه او را ارضا می‌کرد، شهوت شهرت و تفاخر اجتماعی بود. از این رو به گونه‌ای در میان مردم ظاهر می‌شـــد تا به اصطلاح امروزی «چشم پرکن» باشد و همگان مسحور ثروت و جاه و مقام او باشـــند. نمایش ثروت و شوکت در اجتماع، برایش یک اصل بود که تامین‌کننده لذت او بود؛ زیرا او بیش از هر چیز دیگری، گرفتار شهوت شهرت بود.(قصص، آیه ۷۶)

هرچنـــد که واژه شـــهرت در قرآن نیامده اســـت؛ اما واژگانی دیگر را می‌توان در آموزه‌های قرآن و روایات یافت که بیانگر همین مفهوم شهرت است. از جمله آنها می‌توان به واژگانی چون علو، رفعت، سمعه و جاه اشاره کرد. وقتی ما از شـــهرت سخن می‌گوییم مراد ما همان معروف شدن است؛ پس شهرت‌طلبی یعنی تلاش برای قدر و منزلت پیدا کردن اســـت. این معنا در واژگان و عبارات قرآنی به اشکال گوناگون مطرح شده است.

به نظر می‌رسد که حب شهرت، در حقیقت به حب ذات و به مطرح کردن خود برمی‌گردد. از نظر آموزه‌های اسلامی حـــب جاه و مقام و شـــهرت در دنیا به دنبال غفلت از خدا ظهور می‌کند. این غفلت از آخرت و گرایش به دنیا بنده را از قـــرب الهی بازمی‌دارد. از آنجا که دل کندن از تعلقات از جان کندن سخت‌تر است، باید گفت که دل کندن از محبت دنیا و شـــهوت شـــهرت نیز این‌گونه سخت است. از این رو بسیاری نمی‌توانند از شهرت برهند بلکه همه چیز خویش را پای شهرت فدا می‌کنند حتی اگر این بهای سنگینی که می‌دهند همه آخرت و ابدیتشان باشد.

با آنکـــه قـــارون دارای ثروت بســـیاری بود، ولی آنچه او را ارضا می‌کرد، شهوت شهرت و تفاخر اجتماعی بود. از این رو به گونه‌ای در میان مردم ظاهر می‌شـــد تا به اصطلاح امروزی «چشم پرکن» باشد و همگان مسحور ثروت و جاه و مقام او باشند. نمایش ثروت و شوکت در اجتمـــاع، برایش یک اصل بود که تامین‌کننده لذت او بود زیرا او بیش از هر چیز دیگری گرفتار شهوت شهرت بود.

بربرای رســـیدن به بهشـــت انســـان بایـــد از علو و شـــهرت‌خواهی و مانند دســـت بـــردارد؛ چنان‌که خدا می‌فرماید: این منزل آخرت و بهشت را تنها برای کسانی قرار می‌دهیم که در روی زمین قصد علو و برتری شامل جاه و شـــهرت و قصد فساد ندارند و فرجام خوش از آن پرهیزکاران است.(قصص، آیه ۸۳)

هرچند که به نظر می‌رســـد علو و برتری‌جویی یکی از مصادیق فساد در زمین است، اما خدا با تاکید بر آن درصدد است تا نشان دهد تا چه اندازه این عمل مفسدانه می‌تواند به انســـان و اجتماع ضرر برساند و دنیا و آخرت مردمان را تباه ســـازد. از نظر قرآن خداوند کسانی را در بهشت جای می‌دهد که نه تنها برتری‌جویی و فساد نمی‌کنند، بلکه اراده آن را نیز نمی‌کنند.

چراغ راه

امام حسین(ع)
کشتی نجات از جهالت و سرگردانی

قال الامام الصادق(ع): «و بذل مهجته فیک، لیستنقذ عبادک من الجهاله و حیرةً الضلاله».

امام صادق(ع) درباره علت قیام امام حســـین(ع) فرمود: خونش را به خاطر تو (ای‌خدا) بذل کرد، تا بندگانت را از نادانی و سرگردانی گمراهی بیرون آورد و نجات دهد.[1]

۱- تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۱۳، ح ۲۰۱

حکایت خوبان

هرگز به حکومت ری نخواهی رسید!

امـــام حســـین(ع) در آخرین اتمام حجت با عمر ســـعد فرمود: «تو مرا می‌کشـــی و می‌پنداری که این بی‌نســـب فرزند بی‌نسب، حکومت ســـرزمین‌های ری و گـــرگان را به تو خواهد داد؟! به خدا ســـوگند که هرگز به کام خود نخواهی رسید، و این حتمی و تمام شده است! هرچه می‌خواهـــی بکن، که تو بعد از من، نه در دنیا شـــادمان خواهی بود، نه در آخرت، گویی می‌بینم که ســـرت را بر نی، در کوفه نصب کرده‌اند، و کودکان، آن را هدف سنگ‌پرانی خود نموده‌اند!»[1]

۱- مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۸

پرسش و پاسخ

علل همراهی نکردن طرفداران امام حسین(ع)(۲)